

# درباره اهداف و مواضع ما

پیک انترناسیونالیستی کوشیده است تا مدافع یک سنت کمونیستی در عرضه نظری و سیاسی باشد. این امر قبل از هر چیز منوط به شفافیت نظری و سیاسی حرکت ما است. طرح خطوط عمده مواضع بر این ایده متکی بوده است. با این وصف ایجاز و اختصار در بیان خطوط عمده و گزینش چند عبارت نارسا، شکل‌گیری برخی مباحثات غیرضروری میان ما و تعدادی از گروه‌های انترناسیونالیست و عناصر منفرد را موجب گشت. علت اصلاح ساختار فرمول‌بندی مواضع، وجود عبارتهایی است که تفسیری ناصحیح از آن را ممکن می‌سازد.

برای خواننده فارسی‌زبان که مقالات و تحلیل‌های پیک را دنبال می‌کند، امکان برداشت ناصحیح از مواضع پیک به مراتب کمتر بوده است. برای گروه‌هایی که بر اساس بندهای مواضع و چند مقاله کوتاه ترجمه‌شده به انگلیسی وارد بحث ما می‌شدند اما مسئله متفاوت بود. حقیقت این است که در بعد از انتشار شماره اول پیک بر وجود نارسایی در ساختار زبانی رئوس مواضع واقف گشتیم. اما بر این باور بودیم که این نقیصه با توضیحات بعدی رفع می‌گردد و وظیفه ما توضیح و ارائه مباحث اثباتی درباره تک تک بندهای نظری است. امری که قرار بود از همان ابتدای کار آغاز گردد، اما ترجمه‌ها و مباحث تحلیلی از یک سو و فعالیت‌های مربوط به تدارک گروه‌بندی و مباحثات درونی از سوی دیگر، مجال دست‌یازیدن به کار تدوینی به شیوه‌ای که برنامه‌ریزی شده بود را نداد.

توضیحات زیر به معنای ارائه مباحث اثباتی و تئوریک در تشریح خطوط عمده مواضع پیک انترناسیونالیستی نیست. انجام این وظیفه کماکان به قوت خود باقی است. آن چه تاکنون انجام گرفته تلاشی است برای معرفی و شناساندن مکان تاریخی سنتی که این مواضع بدان تعلق دارد. افزون بر مطالبی که درباره اتحادیه‌های کارگری، مسئله ملی و یا چپ ایران منتشر شده، مباحثی جهت تشریح مواضع پیک انترناسیونالیستی صورت خواهد گرفت. توضیحات تنها به منظور رفع اشکالات و اصلاح ساختار زبانی مواضعی است که از این پس به عنوان خطوط اصلی نظرات «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» (تکا) منتشر می‌گردد. خط و مشی سیاسی مبتنی بر این مواضع در نشریه سیاسی-خبری «مبارزه طبقاتی» و مباحث نظری آن در نشریه تئوریک «پیک انترناسیونالیستی» منتشر خواهد شد.

## توضیح و اصلاح بندهای ۱، ۲ و ۳

بندهای اول، دوم و سوم بنیان‌های فکری ما در نگرش به سرمایه‌داری را در جملاتی کوتاه جا داده است. موضع ما در قبال مسائل اساسی روز بر این نگرش به سرمایه‌داری و به ویژه تغییرات ساختاری آن استوار است. این مسئله در دیگر بندهای نظری نیز به چشم می‌خورد، لذا جا دارد تا پیش از ذکر اصلاحات، چکیده مضمون این سه بند توضیح داده شود.

## بند اول:

مرحله رشد صعودی سیستم سرمایه‌داری تا نیمه دوم سده نوزدهم به طول انجامید. با پایان دوران بالندگی این نظام در مقابل فتودالیسم و تسخیر بازارهای جدید توسط دول نوظهور ملی، مکانیسم سرمایه‌داری تغییر یافته و بحران‌های سیکلی سابق جای خود را به بحران‌های مزمن ساختاری سرمایه سپرد. این امر به شکل عدم ظرفیت سرمایه‌داری برای ایجاد بهبود اساسی و پایدار (عدم قابلیت رفرم) و تباهی بیش از پیش ساختار سیاسی سیستم تظاهر یافت. تجلی سیاسی اولین تحول ساختاری ناشی از بحران سرمایه‌داری، تغییر آرایش نیروها در صف‌بندی سیاسی جامعه بود. کلیه جناح‌های سابقاً مترقی بورژوازی، مرتجع شده و احزاب رفرمیست و توده‌ای سابق به صف ضدانقلاب پیوستند. چرا که زمینه مادی مبارزه برای رفرم در عرصه اقتصادی از میان رفته و فضای لازم برای ظهور تشکل‌های مستقل و توده‌ای در ساختار سیاسی جامعه محو شده است. زمینه مادی پیوستن اتحادیه‌های کارگری به صف دفاع‌طلبی بورژوازی در جنگ جهانی اول را، بخشا باید در این تحول جستجو کرد.

## بند دوم:

پس از جنگ جهانی اول، در نیمه اول دهه بیست، سرمایه‌داری جهانی مجدداً در کام بحرانی کشنده فرو رفت. روند ادغام ساختارهای اقتصادی و دولتی به مثابه نمودی از انحطاط و مفری برای خروج آن از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد. برنامه نیودیل روزولت در آمریکا، برنامه اقتصادی جبهه خلق در فرانسه و بالاخره قدرت‌گیری فاشیسم در ایتالیا، نازیسم در آلمان و استالینیسم در روسیه بیانگر گرایش سرمایه به دولتی شدن در متروپل و پیرامون بود. صف‌بندی دمکرات‌ها و فاشیست‌ها در جنگ جهانی دوم و کشتار میلیون‌ها انسان، جغرافیای سیاسی جدیدی را شکل داد که انطباق دوران بعد از جنگ با تحولات ساختاری را ممکن نمود.

بعد از ۱۸۹۰ تغییراتی در مکانیسم سرمایه‌داری رخ داده، که ظهور چنین تحولات ساختاری به صورتی قانونمند عمل کرده و جای مکانیسم سیکلی سابق را گرفته است. یعنی پیش از آغاز ادغام ساختار اقتصادی و سیاسی در بین دو جنگ جهانی، شاهد تحول مشابه‌ای بودیم که لنین آن را دریافت و در «امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری» توضیح داد. پیک بر این باور است که ابعاد دیگری از تحولات سرمایه‌داری که طی ۷۰ سال اخیر رخ نموده، به ویژه بُعد جامعه‌شناختی آن، توضیح داده نشده است.

## بند سوم:

راجع به دوران بعدی، یعنی آغاز بحران دهه هفتاد است که باید در راستای همان تحول ساختاری و با همان متد توضیح داده شود:

تداوم ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی، شکل‌گیری دولت رفاه و عروج اشکال جدیدی از ناسیونالیسم و بالاخره آغاز جنگ سرد در نظام دوقطبی بعد از جنگ جهانی دوم مشخصه دوران بعد بود. پس از پایان دوره بازسازی ویرانی‌های جنگ جهانی دوم دور دیگری از بحران‌های سرمایه‌داری در دهه هفتاد آغاز گشت. بحران مزبور به اوج‌یابی جدال جناح‌های امپریالیستی جهت دست‌یابی به بازارهای جدید از طریق جنگ‌های ملی و منطقه‌ای و سرانجام به شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و تغییر مجدد جغرافیای سیاسی جهان به صورتی مسالمت‌آمیز منجر گشت. انقلاب

انفورماتیک و تکنولوژی رسانه‌ای شتاب بیشتری به روند تغییر ساختاری در این دوره بخشید. این تغییر ساختاری به صورت کاهش نقش دولت در اقتصاد متروپل و پیرامون بروز یافت.

## بحران ساختاری سوم

تداوم سومین بحران ساختاری شکست الگوهای ملی رفاه، مانند مدل سوسیال‌دمکراتیک (سوئدی)، مدل لیبرالی رفاه (انگلیسی) و مدل کنسرواتیو دولت رفاه (آلمان، اروپای جنوبی) را به دنبال دارد. وجه مشترک این مدل‌ها دخالت‌گری دولت در سازمان‌دهی اقتصاد و جامعه بود. با شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و عروج لیبرالیسم جدید اقتصادی دولت ملی شکل کلاسیک سروری (sovereignty) را از دست داده است. این امر شامل یک روند ساختاری است که نه فقط اقتصاد، بلکه کلیه شئون زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه را تحت تاثیر قرار داده و خواهد داد. در این روند شاهد یک سری تحولات متشنج و متضاد هستیم که بورژوازی از آن تحت عنوان گلوبالیزاسیون یاد می‌کند.

انقلاب انفورماتیک از سویی به فرونشستن بحران بازار یاری می‌رساند اما در بُعدی تاریخی پایه‌های نظام مبتنی بر استثمار کار زنده را به خطر می‌اندازد. مشابه این تناقض در روند سیاسی بحران ساختاری سوم نیز مشاهده می‌شود. روندی که در آن دولت‌ها به سوی یک ساختار شبه‌فدرالی می‌گریند تا بتوانند از طریق ایجاد بازار واحد، از سقوط سرمایه‌داری ممانعت به عمل آورند. اما همین روند در بطن خود گرایش متضاد محلی‌گرایی را تا سرحد تغییرات جغرافیای سیاسی رشد می‌دهد. نواحی نوظهور در شکل مناطق آزاد تجاری، بدون کنترل دولت ملی، به صورت حوزه‌های جدید اقتصادی و بازیگران جدید سیاسی وارد صحنه می‌شوند. بدین سان دولت ملی در مرحله سوم تغییر ساختاری از چند جهت تحت فشار خردکننده‌ای قرار گرفته است. از بالا، توسط گرایش فدرال و ماوراء دولتی (مانند نهادهای سیاسی اروپای متحد) و از پایین توسط نواحی نوظهور اقتصادی واپس‌گرا، در حال تضعیف شدن است.

نواحی آزاد تجاری که اکنون به سرعت در حال گسترش است، بعد از بحران دهه هفتاد، به عنوان یک گرایش گریز از مرکز در درون انحصارت سرمایه‌داری پدیدار شده‌اند. این پدیده با نقش تکنولوژی مدرن ارتباطی درآمیخته و در حال رشد می‌باشد. این دو پدیده به صورت دو عامل فشار از بالا و پایین بر دولت ملی عمل می‌کنند.

ناحیه‌گرایی جدید (New Regionalism) محدود به تحرکات این یا آن بازیگر اقتصادی یا محلی در چند نقطه پراکنده نیست. یک گرایش است. یک گرایش اقتصادی در واکنش به بحران ساختاری سرمایه که سیر شتابنده‌ای دارد. امروزه بیش از ۲۰۰ نماینده محلی از نواحی مختلف اروپا، در بروکسل گرد آمده و به همراه دفاتر تجاری و صنعتی بزرگترین صنایع و تراست‌های اروپایی (معروف به گروه‌های ذینفع)، ابزارهای سیاسی معینی را در دست گرفته‌اند تا محدوده اختیارات دولت ملی را به نفع حرکت آزاد سرمایه در مناطق مختلف کاهش دهند. به موازات آن تلاش می‌شود تا هویت ناحیه‌ای جدید جانشین هویت ملی سابق گردد. تجلی سیاسی این روند، شکل‌گیری جنبش‌های محلی و قومی از نوعی جدیدی است که ناشی از ضعف مرکزیت در اقتصاد و سیاست ملی می‌باشد.

آن چه به این روند چهره دیگری می‌بخشد، عامل سوم، سوی اصلی این پولاریزاسیون است. یعنی طبقه کارگر و توده مردم به عنوان نیروی دیگر «فشار از پایین»، دولت ملی را تحت منگنه قرار می‌دهد. این روند سیاسی-اقتصادی به صورت بحران‌های سیاسی داخلی و منطقه‌ای در دوران آتی تجلی خواهد یافت. تنها طبقه کارگر به عنوان یک نیروی

اصلی مورد تعرض این موج در صورت برخورداری از سازمان انترناسیونالیستی خود، می‌تواند سمت و سوی این تحول را به نفع یک دگرگونی سازنده اجتماعی، یک انقلاب کمونیستی تغییر دهد.

اعتراضات آتی کارگری برخلاف دوره‌های گذشته معطوف به کارفرما و دولت ملی نخواهد بود.

مدیریت صنایع مدرن به صورت شبکه‌های فراملیتی، طبقه کارگر را فرامی‌خواند تا در مقابل عمل واحد و جهانی سرمایه‌داران اقدامی واحد و جهانی را سازمان دهد.

نکته این است که این تغییرات ساختاری محدود به حوزه اقتصاد و سیاست نیست. در حوزه ایدئولوژی، تئوری سیاسی، هنر و حتی در حوزه میکروساختارها (مثلا ساختار خانواده و نقش زن در رابطه با سازمان اجتماعی کار که در قیاس با ۵۰ سال پیش تغییر کرده است) می‌توان این تغییرات ساختاری را توضیح داد. نتایج سیاسی تحولات فوق آغاز دور نوینی از تنش‌ها جهت یک پولاریزاسیون سیاسی بین‌المللی در دنیای بعد از جنگ سرد را به همراه دارد که از دریچه تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر برای تامین سودآوری سرمایه می‌گذرد. آینده جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو حرکت آتی طبقه کارگر به مثابه تنها نیروی دگرگون‌ساز عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی می‌باشد.

## دو برداشت انحرافی

بدین ترتیب جا دارد تا از برخی برداشت‌های انحرافی از موضع پیک در قبال سرمایه‌داری که در سه بند آغازین خطوط عمده مواضع پیک خلاصه شده‌اند دوری جست.

اول این که پیک انترناسیونالیستی سرمایه‌داری را به دو دوره که در دوره اول گویا انقلابی بوده و سپس ارتجاعی شده تقسیم نمی‌کند. وجود مقولاتی چون مرحله ترقی و انحطاط و ترجمه آن‌ها در انگلیسی موجب چنین برداشتی از جانب برخی عناصر انقلابی و گروه‌ها شده بود. چنین تقسیم‌بندی از تاریخ سرمایه‌داری غالباً از طرف طرفداران تئوری سقوط صورت می‌گیرد. تئوری که بر اساس آن سرمایه‌داری ضرورتاً و به خودی خود سقوط خواهد کرد و وظیفه ما تشخیص و تفسیر این پروسه است. مهمترین تمایز نظری پیک با این نگرش در متد توضیح رابطه اقتصاد و سیاست، رابطه روبنا و زیربنا است. نگرش جبرگرا نوعی پوزیتویسم فلسفی را در نحوه مواجهه با مبارزه طبقاتی نمایندگی می‌کند. این نگرش در شکل تحلیل خود، از نوعی اثبات‌گرایی سنتی پیروی می‌کند و در توضیح رابطه تئوری و پراتیک دچار ایده‌آلیسم و در مشی سیاسی به عینی‌گرایی پاسیفیستی درمی‌غلند. مواضع پیک اما بر روی عامل سیاسی و نقش آن در سازمان‌دهی سرمایه تاکید دارد. اساس بحث بحران ساختاری این است که مکانیسم عینی اقتصادی بحران‌های سیکلی تجاری سابق تبدیل به یک نوع مکانیسم اقتصادی-سیاسی شده است.

برداشت انحرافی دیگری که در مکاتبات تاکنونی با پیک خود را نشان داده مربوط به رابطه اقتصاد و تکنولوژی است. این انتقاد که از طرف عناصر مبارز از سابقه چپ ایران صورت گرفته، بر یک پیش‌فرض ناصحیح استوار است. این که گویا تضاد مناسبات تولید و نیروهای مولد، به صورت مقاومت بورژوازی در مقابل صنعت و تکنولوژی تجلی می‌یابد. در این معنا از پیک انتقاد شده که چرا علیرغم پیشرفت‌های چشمگیر اقتصادی و تکنولوژیک، سخن از آغاز زوال سرمایه در صد سال پیش می‌رانند. این نگرش بر تفسیر چپ روسی از سرمایه و تضادهای درونی آن متکی است. کتاب علم اقتصاد نیکی‌تین که از منابع آموزشی نیروهای فدائی و خط ۳ سابق بود نمونه بارزی از این تفسیر را ارائه می‌کند.

سرمایه‌داری در مرحله رشد صعودی خود، متکی بر یک دینامیسم درونی بود. بحران‌های سیکلی سابق مکانیسم اقتصادی رشد و توسعه کاپیتالیسم بود. شکل‌گیری دولت‌های ملی و تسخیر بازارهای جدید تجلی سیاسی این روند بود. پیشرفت تکنولوژی در این مرحله زمینه را برای رفرم‌های اقتصادی و سیاسی آماده می‌کرد. رفرم‌هایی مانند بیمه‌ها و تأمینات اولیه کارگری، کاهش ساعات کار، حق رای، دفاع جامعه مدنی و حق شهروندی و غیره. در مرحله زوال ایجاد دولت رفاه و تأمینات تنها و تنها بر بستر جنگ، کشتارهای میلیونی، دوره بازسازی، میلیتاریسم و رونق ناشی از جنگ جهانی دوم استوار است. بعلاوه فقر عمومی و جنگ‌های منطقه‌ای در کشورهای پیرامون یک وجه لازمه این پروسه بوده است. بحث بر سر پیشرفت یا عدم پیشرفت تکنولوژی نیست. بحث این است که زمانی استثمار سرمایه‌داری ظرفیت استفاده از اختراعاتی نظیر ماشین بخار و برق و تلفن و غیره را طور دیگری داشت. الان اما اختراعات و پیشرفت‌های تکنولوژیک موجب انهدام جامعه بشری، بیکاری بیشتر، و تباهی عمیق‌تر سیستم است. امروزه اگر روبات‌ها وارد بازار کار شوند اولین مشکل، ریزش نظامی است که بر ایجاد بازار و تقاضا متکی است. روبات‌ها تأیید و صابون و یخچال نمی‌خرند. برای سرمایه‌داری استفاده انسان‌های فرمانبردار از طریق تغییرات ژن انسان باصرفه‌تر از وارد کردن روبات به بازار کار در سطح وسیع است. کامپیوتر که می‌تواند در خدمت سعادت و رهایی بشر قرار گیرد، اینترنت که می‌تواند دخالت جمعی میلیونی توده کارگر و مردم در اداره امور اقتصاد و سیاست جامعه را تسهیل سازد، در خدمت نجات سرمایه از بحران‌های مزمن قرار گرفته است. بحث زوال به این معنا است که این نظام پوسیده توانسته است خود را تنها از کانال نابودی نیروهای تولیدی زنده نگاه دارد و به همین دلیل باید به وسیله نیروهای بالنده اجتماعی به زباله‌دانی تاریخ افکنده شود.

## اصلاحات

براساس این توضیحات، کلماتی چون بالندگی، ترقی و سقوط با کلمات مناسب‌تر دیگری در سه بند مزبور تعویض شده‌اند. همچنین برای رساتر شدن مضمون نظری این بندها در مواردی مقولات سیاسی جای خود را به مقوله اقتصادی یا اجتماعی معادل آن داده‌اند. مانند «فروپاشی جناح چپ حاکم» که جای آن با جمله «شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی» عوض شده است. این نوع تغییرات در بندهای دیگر نیز صورت گرفته است که تماماً تغییراتی انشایی و املائی در فرمول‌بندی‌ها هستند لذا از ذکر تک تک موارد دوری می‌کنیم. همچنین در بند دوم نیز موارد تاریخی مضمون اقتصادی روند ادغام ساختار اقتصادی و سیاسی را به تجلی سیاسی آن افزوده‌ایم. یعنی به برنامه‌های اقتصادی نیودیل روزولت در آمریکا و برنامه‌هایی که اقتصاد کینزی را نمایندگی کرده‌اند اشاره مشخص شده است. سه بند انتهایی مربوط به ایران حذف گشته‌اند. با ساختار کنونی رؤس مواضع، دیگر نیازی به تکرار این موارد درباره هر کشور جداگانه، و از جمله ایران نیست. بر اساس مواضع عمومی این بندها، سال‌های ۸۰-۱۹۲۰ دوران عروج دخالتگری دولت در اقتصاد و بالاخره شکست آن می‌باشد. تحولات پروسه دولتی‌شدن ایران نیز مانند کشورهای چون عراق و الجزایر در دهه ۶۰ و ۷۰ به اوج خود رسید. جنبش «اصلاح‌طلبی» امروز ایران را نیز باید از نظر محتوای اقتصادی در این روند توضیح داد.

با توجه به حذف سه بند انتهایی، رؤس عمده مواضع با افزایش یک فرمول‌بندی جدید درباره احزاب سیاسی موجود تکمیل شده است. صرف‌نظر از آن، فرمول‌بندی قدیمی ما درباره چپ ایران این ایراد را داشت که هویت ایدئولوژیک

نیروها را مسکوت گذاشته بود. در مقابل، سخنی از نیروهای مدافع سوسیال‌دموکراسی که از نوع مذهبی و وطنی آن رشد چشمگیری داشته به میان نیامده بود. در فرمول‌بندی جدید تلاش شده تا این ایرادات اصلاح گردد. بند ۱۰، مربوط به نقش حزب در مبارزه طبقاتی، دچار همان ضعف عمومی ساختار کلی رئوس مواضع بود. از لحاظ اصولی اما ما مخالف برداشت مرسوم از نقش جانشین‌گرایانه حزب هستیم و لازم دیدیم تا آن را در خطوط نظری بیان نماییم. علیرغم این که در هر مقاله و مطلب مربوط به اوضاع سیاسی و جنبش کارگری بر لزوم تشکیل حزب کمونیستی و وظیفه سازمان‌گرایانه آن تاکید شده، اما در این باره نیز متأسفانه تفسیر شوراگرانه و پاسیفیستی مقالات ترجمه‌شده درباره حزب بر اذهان بخشی از خوانندگان نشریه سایه افکنده است. از همین رو در فرمول‌بندی جدید جمله قبلی «دخالته سازمان‌یافته در جنبش کارگری و دفاع از برنامه کمونیستی» به نحو واضح‌تری بیان گردیده است. برغم همه توضیحات باید بگوییم که نظرات و مفروضات تئوریک را همچون آیه‌های آسمانی تلقی نمی‌کنیم. هدف دستیابی به نگرش علمی برای توضیح تحولات پیرامون ما و مهمتر از همه تغییر بنیادی آن می‌باشد. حرکت انقلابی برای تغییر یعنی اتحاد همه آنانی که خواستار این دگرگونی بنیادی‌اند. در این معنا خطوط عمده مواضع «پیک انترناسیونالیستی»، نه حرف آخر، بل که نقطه آغاز تلاشی است در این مسیر. بر اساس توضیحات فوق رئوس خطوط عمده مواضع «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست» به شرح زیر است:

۱. سیستم سرمایه‌داری که مرحله رشد صعودی آن تا پایان قرن نوزدهم به طول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوران زوال خود گردید. این دوران با تغییر کارکرد سیستم، اشکال بروز بحران و تحول ساختار روبنایی توأم بود.
۲. روند ادغام ساختار اقتصادی و دولتی به مثابه نمودی از دوران زوال و مفری برای خروج سیستم از بحران، در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد. این روند با فاشیسم در ایتالیا، برنامه نیودیل در آمریکا، برنامه اقتصادی جبهه خلق در فرانسه، برنامه اقتصاد رفاه در انگلیس و بالاخره قدرت‌گیری نازیسم در آلمان و استالینیسم در روسیه اوج یافت و به صورت گرایش سرمایه به دولتی شدن در متروپل و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تشدید گردید.
۳. جنگ‌های جهانی اول و دوم به مثابه تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه‌داری از بحران‌های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناح‌های امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید به صورت جنگ‌های ملی و منطقه‌ای، شکست الگوی سرمایه‌داری دولتی و کاهش نقش دولت در اقتصاد و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. آینده جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو حرکت آتی طبقه کارگر به مثابه تنها نیروی دگرگون‌ساز عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است.
۴. اتحادیه‌های کارگری که در مرحله اولیه رشد سرمایه‌داری، سازمان‌های مبارزه طبقاتی بودند در عصر حاضر تبدیل به ارگان‌های کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و

- جناح‌های آن شده‌اند. در دوران کنونی امکان بازپس‌گیری این تشکل‌ها توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمان‌های مستقل کارگری از میان رفته است. اکنون به تناسب شرایط و به موازات مبارزات کارگری هیئت‌های نمایندگی، کمیته‌های کارخانه و سرانجام شوراهای کارگری مناسب‌ترین شکل سازمانیابی طبقه کارگرند. اعضای این ارگانها انتخابی، قابل عزل و همچنین وظایف آن از سوی گردهمایی‌های کارگری تعیین می‌شوند.
۵. شرکت در نمایشات انتخاباتی و پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه‌داری تحت عناوینی چون "استفاده از تربیون بورژوازی" یا "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتاً به تقویت توهمات پارلمنتاریستی و سردرگمی طبقه کارگر منجر می‌شود.
۶. کلیه جنبش‌های ملی عرصه‌ای از کشمکش جناح‌های مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیری‌های ملی به معنای شرکت در جنگ‌های ارتجاعی می‌باشد.
۷. معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم‌های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائماً توسط آن بازتولید می‌گردد. ایجاد انجمن‌ها و یا سازمان‌های ویژه که پایه‌های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه‌داری) را مورد هدف قرار نمی‌دهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمی‌گیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروه‌های متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی می‌گردد.
۸. انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراهای و در نتیجه انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینیسیم و سرکوب اپوزیسیون‌های چپ و کارگری دچار شکست قطعی شد. در پی انحطاط حزب بلشویک و بین‌الملل کمونیستی، کلیه احزاب چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ سیستم سیاسی سرمایه‌داری شدند. برخلاف تبلیغات ضد کمونیستی امپریالیسم غرب، سقوط شوروی سابق نه شکست کمونیسم، بلکه شکست مدل معینی از سرمایه‌داری بر اثر تشدید بحران این نظام بود.
۹. کلیه دول به اصطلاح سوسیالیستی تاکنونی (آلبانی سابق، چین، کره شمالی و کوبا و ...) که از طریق جنبش‌های ملی و توده‌ای شکل گرفتند، تجلی بحران سرمایه‌داری و نهادهای جناح چپ طبقه حاکم بوده و می‌باشند.
۱۰. کلیه احزاب سوسیال‌دمکرات، لیبرال و کنسرواتیو مدافع منافع جناح‌های مختلف سرمایه‌داری جهانی و تمامی احزاب استالینیستی، مائوئیستی و تروتسکیستی مدافع منافع جناح چپ طبقه بورژوا هستند.
۱۱. حزب طبقه کارگر جانشین طبقه در مبارزه طبقات نمی‌گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر، بلکه دخالت فعال در مبارزه طبقاتی، ارتقاء طبقه کارگر به طبقه حاکمه از طریق سازماندهی انقلاب کارگری و دفاع از برنامه کمونیستی برای برپایی جامعه نوین انسانی می‌باشد.